

نقد و بررسی خون‌نامه خاک

مردانی شاعر صبح و سپیدی

نور و ظلمت در فرهنگ ایران از دوران گذشته نشانگر نیکی و بدی است. همین است که شاعران و نویسندگان در ادبیات انقلاب اسلامی نمود انقلاب را به طلیعه نور و زمان پهلوی را به شب تعبیر می‌کنند:

اندام شب می‌لرزد از فریاد خورشید روح فلق می‌آید از میعاد خورشید
از رزمگاه تیرگی آمد خروشان سردار پیروز سحر همزاد خورشید^۱

مردانی، شاعر صبح و سپیدی و پیوسته بیدار، در دل شب خوشه‌های ستارگان شگفته را می‌بیند و بر سیاهی شب می‌تازد و می‌گوید:

شگفته در دل شب خوشه‌های اخترها به کهکشان پر ابهام و جاودانه عشق^۲
خورشید رمزی وی غارتگر شب پهلوی است که با تیغ و شمشیر و نیزه آفتاب،
پهلوی ضحاک زمان، را می‌درد و با سپاه فاتح روز کنار صبح می‌آید:

در عمق ظلمت می‌درد با نیزه نور پهلوی ضحاک زمان حداد خورشید^۳

*

شمشیر بزرگ نور برکش ای صبح گل از غلاف خورشید^۴
صبح برایش هزاران جلوه دارد:

۱. خون‌نامه خاک، ص ۹۸-۱۹۷.

۲. همان، ص ۲۰۰.

۳. همان، ص ۱۹۸.

۴. همان، ص ۲۷.

ز خاک تشنه بروید دوباره سبزه نور سحرگه بیک نسیم آید از دیار افق^۱

*

کنار نهر سپیده سحر تماشایی است شلال گیسوی مهتاب روی شانه صبح^۲
برایش صبح کاروان نور است که شب را می ترساند و وحشت را از بین می برد:
لرزه بر اندام شب می افکند فریاد تندر کاروان نور گویی می رود در کام وحشت^۳
از دید او سحر تنها دریای روشنایی نیست بلکه پیکی با پیام فتح و پیروزی است:
می آیی از مدار سحر با پیام فتح ای فاتح همیشه تاریخ ای امام^۴
جایی دیگر می سراید:

نسیم فجر پیام ظفر دهد یاران که سوخت خیمه طاغوت در شراره خون^۵
همین صبح بر دیوار بلند روزگار شعر آزادی را می نویسد:
می نویسد روی دیوار بلند روزگار شعر آزادی فردا صبحگاه خون فشان^۶
خورشید، ستاره، مهتاب، آفتاب، تگرگ و رگبار شاعر را بسیار تحت تأثیر قرار داده
و ابزار بیان اندیشه هایش می باشد. این نقاش سپیدی شهید را آواز مرگ برای گور
لحظه ها و صدای گام رگبار را تگرگ برای باغ سرد و بی روح زمستان زمان می داند:
به گور لحظه ها آواز مرگی به جنگ باده ها فریاد برگی
به باغ سرد و بی روح زمستان صدای گام رگبار تگرگی^۷
مردانی، شاعری خوش بین است و در اشعارش فضایی سرشار از امید را نمایش
می دهد و در چنان فضای با نشاطی زندگی می کند که همه چیز برایش بسیار زیبا و در
حالت رقص و شادی است:

بهار دره های کهکشانی غروب سرزمین بی نشانی

۱. خون نامه خاک، ص ۲۰۴.

۲. همان، ص ۲۰۶.

۳. همان، ص ۱۷۹.

۴. همان، ص ۷۷.

۵. همان، ص ۶۱.

۶. همان، ص ۷۱.

۷. همان، ص ۲۲۸.

طلوع خنده و رنگین کمانی خلیج بی‌کران آسمانی
به باغ نسترن‌ها رقص بادی درون کلبهٔ دل عطر یادی^۱

با این حال تردیدی نیست که شاعر سپیدی و سحر چون جامعه را در حصار شب جنگ اسیر می‌بیند، شهید را در حالی که بر منارهٔ بلند صبح، سرود سرخ شهادت می‌خواند، تصور می‌کند و امام خمینی^(ه) را به عنوان پیر شب‌شکن مطرح می‌سازد که سرود صبح ظفر می‌سراید:

سرود سرخ سحر در حصار بستهٔ شب پیام‌آور خون، بر مناره می‌خواند
به اوج قلّهٔ توحید پیر شب‌شکنان سرود صبح ظفر، آشکاره می‌خواند^۲

*

لهیب رود خورشید امید ظهور روح مهتاب سپیدی^۳

در جنگل‌های وسیع عموماً تیرگی دیده می‌شود ولی این شاعر خوش بین همه چیز را نورانی می‌بیند. ممدوح خود را بسیط جنگل زرین نور، درخت نقره، باغ بلور و رگبار تگرگ در روح بیشه‌زار را نجوای برگ به گوش شاخه‌ها می‌داند:

بسیط جنگل زرین نوری درخت نقره و باغ بلوری
به روح بیشه رگبار تگرگی به گوش شاخه‌ها نجوای برگی^۴

مردانی، شاعر آسمان است و بر زمین نمی‌نگرد و اگر مایل به زمین است، آن هم خالی از ارتباط آسمانی نیست. صدای گام برداشتن بر زمین، طنین گام‌ها در دیار افق، سرود خنده‌ها، بهار افق و شرشر آبشار، نوایی از قلمرو افق را تداعی می‌کند:

طنین گام تو پیچیده در دیار افق سرود خنده تو رویش بهار افق^۵

*

ز دره‌های بلند ستاره می‌آید صدای ریزش مرطوب آبشار افق^۶

*

۱. خون‌نامهٔ خاک، ص ۵-۲۲۴.

۲. همان ص ۱۰۵

۳. همان ص ۲۲۵

۴. همان، ص ۲۲۵

۵. همان، ص ۲۰۳

۶. همان، ص ۲۰۴

در خواب رنگین زمین میلاد عشقی بر محور هستی عبور کهکشانی^۱
مردانی در مرثیه آیت‌الله طالقانی نیز سپیدی و آفتاب را کنار نگذاشت و آن را
به عنوان مظهر لطافت و پاکی بیان کرد:

غسلت به عمق چشمه گل در سپیدی داد غسل آفتاب که در این عزا گریست
در خون تو عصاره فریاد و نور بود ای زنده همیشه برایت خدا گریست^۲
مردانی، شاعری است با دیده‌ای باز و اندیشه‌ای گسترده و آزاد، سیاهی برایش
عمیق و شب جلگه خاموش بی‌کرانه است. موج‌ها موج دریا نیست بلکه موج‌ها افق و
قایقش نور و ساحلش دریای آفتاب است و معشوقش از آفاق عشق. حسن و زیبایی
محبوب شکل شهاب، یعنی گل نور، برکه از باغسار فلق، بیشه‌اش شفق‌زار و نهرهایش
خورشید است. چیزی که محدودیت دارد فقط عمر است، و آن هم در مرز بی‌کران
زمان پر شتاب می‌گذرد:

به سرزمین بهاران سرود گل‌هایی کنار مرز زمان، عمر پر شتاب منی^۳
همه چیز در قاب خیال وی جاری و ساری ولی ماورایی است:
جان دریایی و با خاک نمی‌آمیزی روح دنیایی و در دایره عرفانی^۴
حتی درفش سیاره وی بر فراز آسمان دیده می‌شود. او می‌خواهد بیرق سبز
مسلمانی را بر بام عالم برافرازد:
درفش این همه سیاره بر فراز سپهر^۵

*

بخوان در سنگر توحید با یاران سرود فتح بزن بر بام عالم بیرق مسلمانی^۶
اگر رایتش در اهتزاز است تنها بر گور لاله‌های جوان است یا بر قلّه خون، شکی
نیست که گور شهید از حصن و حصار هر پادشاهی سرفرازتر و بر افراشته‌تر است:

۱. خون‌نامه خاک، ص ۲۰۲.

۲. همان، ص ۱۰۷.

۳. همان، ص ۲۰۸.

۴. همان، ص ۲۱۰.

۵. همان، ص ۵۵.

۶. همان، ص ۱۱۶.

آرد دوباره رایست خونین به اهتزاز بر گور لاله‌های جوان داد خواه گل^۱

*

بگو به کاوه پیروز تا بر افرازد درفش وحدت رزم آوران به باره خون^۲

بیرق عشق او فقط یکبار نگون شده آن هم قابل ملاحظه است:

بیرق عشق نگون بادکه در ورطه هول ریخت سودابه گل خون سیاووش نسیم^۳

شاعر با نشاط، در زمان جنگ تحمیلی اندوهگین است. خورشید می‌تابد ولی خورشید فصل بهاران نیست. درخت‌های سر سبز تشنه‌اند شاعر در اینجا گرمای جنوب ایران را تصویر کرده که دفاع و شهادت جوانان ایران در آن جریان دارد و در نتیجه گل‌ها با خون شهیدان سیراب می‌شوند و بیت دارای معنایی بلیغ است:

به زیر بارش خورشید پر خروش جنوب درخت تشنه گل، خون خاک می‌نوشد^۴

در حالت اندوه تمام بدبختی‌ها را برای خود می‌پذیرد و از یک طرف خود را دره سیاه، شاخه شکسته مرداب، عصر غمگنانه پاییز، بوته‌های تشنه عصیان، باغ خشک زمستان، آسمان تیره حرمان، زورق شکسته به گرداب، شاعر دیار خموش، مرگ جانگداز غریب، شوره‌زار کویر، واژه‌های کهنه ابهام، تلخی حکایت ایام، رود نیلگون شب، شام بی‌فروغ مه‌آلود، روح برگ‌های پریشان، آخرین وداع دو دلدار و موج گریه‌های غم‌انگیز می‌گوید و "من مطلع قصیده اندوهم" می‌سراید. از سوی دیگر روحیه شاد وی همه امید و آرزویش را در وجود معشوق می‌ریزد. معشوقش آبشار روشن مهتابی، غنچه شگفته شاداب، صبح گلفشان بهار، اختر آب باران، گلپر جوانی خورشید، پرتو ستاره امید، روح چشمه‌های خروش، موج‌های سرکش طوفان، قصه‌های شاد خدایان، بهترین حماسه دوران، خدای غزل، خنده شکوفه رو، ترانه خیام، آفتاب روشن الهام، چشمه‌سار پگاهان، عطر کوچه باغ گیاهان، لحظه طلایی و جویبار باده لبخندی است. در نهایت حالت اندوه هم، صبح از مردانی روی نگردانیده است. وی در

۱. خون‌نامه خاک، ص ۹۷.

۲. همان، ص ۶۱.

۳. همان، ص ۳۱.

۴. همان، ص ۱۰۳.

شعر زیر بسیار غمگین و اندوه‌ناک است. موج اندیشه شوریده و دردمند او شناور در شط خون است و بر دوش صبح نعش شهید را می‌بیند:

روی دوش صبح این نعش کلامین اختر است که آورد از ورطه گاه شام تار سرنوشت^۱
شهید شاعر طوری نیست که در مزار خفته باشد، او شهیدی است رزمنده، فعال صاحب جنب و جوش، فناپذیر و زمانی که در مزار خویش خفته است، باز خون سپید و روشن وی انفجاری دیگر دارد:

به گرگ خاک، شهید عزیز ما مسپارید که انفجار دگر دارد این سپیده‌ی خونین^۲
شهید، آرمان مردانی است و پس از شهادت هم انتظار دارد که شرر تازه‌ای برپا کند و زمین پست را از خون عشق خود بیاراید. شهید پویا و در حال تلاطم، امیر صبح و رزم‌آور شبگیر، پگاه جاودان، جوهر هستی، رسول راستین، روح رستاخیز، نسیم خفته بوستان خاموشان و امضا کننده خون‌نامه تاریخ است:

پیا خیز ای شهید زنده، شوری تازه برپا کن به خون عشق آذین ورطه‌گاه تنگ دنیا کن
پیا خیز ای سوار موج ای سردار دریایی پریشان با طنین طبل طوفان خواب دریا کن
پیا خیز ای امیر صبح، ای رزم آور شبگیر سمنند نور را آماده میدان فردا کن^۳
یکباره می‌بینیم که لحن شاعر در منظومه‌ای به یاد خالد اسلامبولی و یارانش عوض می‌شود. اگرچه شعر آهنگین و موزون است. می‌خواهد بگوید که شهادت خالد اسلامبولی باعث رکود کائنات است. همه سوگوارند. شهیدانی که مانند ستاره و ماه بودند، خاموش شدند و ماه از خستگی و ضعف در چاه تیره شب افتاد:

ستاره در افق هول از نفس افتاد به چاه تیره شب ماه دادرس افتاد^۴
ستاره استعاره برای خالد و علامت روشنی و مظهر امید است. از نفس افتادن، یعنی خاموش شدن و چراغ از نفس کشته می‌شود، حالت فنا و بی‌ثباتی را نشان می‌دهد. یعنی این رکود حرکت خالد را می‌گوید که با مرگ او انقلاب در دام تیرگی‌ها افتاد و

۱. خون‌نامه خاک، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۶۹.

۳. همان، ص ۳۹-۴۰.

۴. همان، ص ۳۵.

متوقف شد. مبارزی که همچو ماهی درخشان سبب روشنی کشور بود و به داد و یاری مظلومین می‌رسید او در چاه تیره مرگ سقوط کرد و به شهادت رسید. پس در مصرع دوم ماه دادرسی که در چاه تیرهٔ شب افتاده، استعاره است برای خالد که اگر مبارزه او پیروز می‌شد می‌توانست دادرس مظلومان و ستمدیدگان باشد ولی چاه تیره معنای دیگر نیز بهم می‌رساند. چاه تیرگی علامت جهل و استبداد است و معنای منفی دارد شاید نگاه شاعر دنبال جناس و ماه نخشب بوده است.

باد چون به تندی می‌وزد صدای زوزهٔ او از دید شاعر مثل نالهٔ شغال شنیده می‌شود: صدای باد شباهت به زوزهٔ شغال دارد. شغال حیوانی است لاش‌خور و بعد از دیدن نعش شهید، سکوت شغال، جلوه‌ای دیگر را نشان می‌دهد، که موهن است. کجا مقام و منصب بالای شهید و کجا ناله‌های شغال پلید.

شغال باد کنار حصار کهنهٔ باغ ز بس که زوزه کشید آخر از نفس افتاد^۱
ظاهراً هدف شاعر این است که باد مظهر دشمن است. باد بسیار وزید اما سرانجام خسته و درمانده شد، یعنی دشمن از پای درآمد. خون شهید کاینات را به لرزه درمی‌آورد و توفانی برپا می‌کند که مایهٔ زندگی ابدی می‌گردد.

در شعر دیگر می‌گوید که هر که از کاروان حقیقت دور می‌ماند، در وادی مرگ اسیر غول بیابان می‌شود:

اسیر غول بیابان شود به وادی مرگ ز کاروان حقیقت هر آنکه پس افتاد
ز کوچه‌های تن آید هوار کوچهٔ خون یقین به خیمهٔ دل آتش هوس افتاد^۲
در ابیات بالا شاعر با ابزارهای کلامی و صنایع بلاغی هنر طنزپردازی را نشان داده است یا می‌خواهد بگوید که بر بنای شهادت راهنما، نهضت متوقف می‌گردد و همراهیان گمراه می‌شوند پس شیوه بیان از نظر من ادبی و هنری نیست. شهید که قبل از مرگ قدم در راه حق نهاده هیچ وقت نه خودش در وادی مرگ اسیر غول بیابانی است نه پیروانش. مرگ علامت جمود و شهادت نشانگر حرکت و عمل است و

۱. خون‌نامهٔ خاک، ص ۳۵.

۲. همان، ص ۳۶.

شهیدان در مرحله اوّل حیات‌اند. بنابراین آنها هیچگاه در وادی مرگ اسیر غول بیابان نخواهند شد. لذا نباید آنها را پسماندگان کاروان حقیقت بدانیم.

در آسمان دروغین فشانده نور فریب ستاره‌ای که به لب خنده جنون دارد^۱ ستاره در اینجا نماد مظاهر حکومت است و با خنده جنون‌آمیزی که شاعر برای آن تصویر کرده، خواننده را به یاد دیو و اهریمن می‌اندازد. این ستاره اگرچه نور فریبنده و دروغین را در آسمان خیال خود می‌پراکند اما نمی‌تواند آن چنان که می‌خواهد مردم جامعه را فریب دهد و جای شهیدان و رزمندگان واقعی را بگیرد:

در حکم دادگاه طبیعت گناه نیست گر آفتاب پیر خورد خون تاک را^۲

بیت مذکور پیام کلی خوبی دارد و زیبایی تصویر در مصرع دوم قابل توجه است. همین طور در بیت پایین که از همان مرثیه آیت‌الله طالقانی است:

در سوگت ای ابوذر دوران چریک پیر کوه و درخت و ابر و نسیم رها گریست^۳

چریک سربازان داوطلب تعلیم، جنگجویانی که از افراد عشایر و قبایل گرد آمده‌اند و به یاری سربازان تعلیم دیده فرستاده می‌شوند. یعنی قشون غیر منظم. یعنی می‌توان گفت که «چریک پیر» نشان دهنده زندگی سراسر مبارزه آیت‌الله طالقانی است.

تصویرسازی

مردانی شاعر پرخروش تصویرساز است. وی نماهای رنگارنگ طلوع خورشید را ماهرانه ارائه داده است:

از نیزه شب شکاف خورشید خون ریخته بر کلاف خورشید
 آهوی ستاره گشت سیراب از برکه ژرف و صاف خورشید^۴

مردانی شاعر طبیعت، عاشق دمیدن خورشید و آفتاب و طلوع بهار است. هنگامی که عقاب‌های آتش و جنگ بر فراز ایرانی‌ها پرواز می‌کردند و بچه‌های پرخون

۱. خون‌نامه خاک، ص ۸۵.

۲. همان ص ۹۲.

۳. همان، ص ۱۰۶.

۴. همان، ص ۷-۲۶.

کبوترهای معصوم در تلاش پناهی و پناهگاهی در آسمان چمن شاخه به شاخه می‌پریدند، بهار و خزان رنگ و بوی دیگر دارد. مسجد مناره گل است:

بلال نور برآمد چو بر مناره گل شگفت غنچه و تکبیر با اشاره^۱ گل

و صدای تکبیر غنچه، منطقه‌های جاروزده بمب، باغ خاک است. مادران‌شان بلبلان صبور و موج‌های باد که خاک و خون شهیدان را به آغوش هم میهنان محبوب شان می‌برند، دوشی است که نعش پاره پریر شده‌ها را می‌برد. ذوق شعری و قریحه بدیع وی در این شعر نمایان است:

به جاده‌های شقایق کنار جنگل سنگ نسیم خسته به رقص آمد از نظاره گل
شگفت کوبک شب‌نم در آسمان چمن دمید در افق سبزه‌ها ستاره گل
ترانه‌های هزاران بهار خوش است سرود سرخ شکوفایی هزاره گل
چو روح صاعقه می‌آید از کناره ابر سوار تشنه باران بروی باره گل
به باغ خاک ببینید بلبلان صبور به دوش باد رود نعش پاره گل
در فصل سبز بهاران درخت خرم کوه ردای شعله به تن دارد از شراره گل^۲

شعر مردانی تابلوی نقاشی است که با صمیمیت قلب و روح مزین شده است که هم احساس چشم و نظر را تغذیه می‌کند و هم شورانگیز و قابل لمس درونی است:

مزن به کوس سحری منادی خورشید که خفته کودک شب‌نم به گاهواره گل^۳

وی تصویر دیگری در قطعه عاشقانه «ستاره آشوب» می‌سازد. در مصراع اول چشم را به ستاره آشوب که بلاها را می‌آورد، تعبیر نموده و در مصراع بعد حالت تسلیم و شوق آفت‌ها را نمایان کرده است و هم بیماری آشوب چشم را اظهار می‌کند:

چشمان تو ستاره آشوب است آشوب چشم‌های تو مطلوب است^۴

در بیت بعدی به کمک چشمه خونین و مژگان ناوک‌نما تصویر رزمگاه را می‌سراید که ناوک‌های مژگان آماده شکار، دل عاشق را چنان زخمی کرده است که انگار پرنده‌ای

۱. خون‌نامه خاک، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۳-۵۲.

۳. همان، الف ص ۵۳.

۴. همان، ص ۲۲۶.

شکار شده و پر خون است:

دل در مصاف ناوک مژگانست خونین‌ترین پرنده مغلوب است^۱
 «اسب سرخ یال فلق»، قبل از انقلاب سروده شده است که در قالب قصیده است و
 به کمک نمادهای انقلابی آمدن سحر را به تصویر می‌کشد:
 وقتی که آسمان شود از تیرگی دژم ابروی خویش ابر سیه می‌کشد بهم
 با اسب سرخ یال فلق می‌رسد ز راه از پشت قلّه‌های سیاهی، سپیده دم^۲

ویژگی سبکی

انقلاب اسلامی تحوّل بزرگی در افکار و اندیشه‌های تمام ملت ایران پدید آورد. مهم‌ترین درس آن دوره نفی خویش‌نم بود. نصرالله مردانی چندین بار این موضوع را در شعر خود جا داده است:

”دیگر اهریمن من‌ها نفریید دل ما“

منظومه‌ای است دارای افکار انقلابی. در ابیات زیر شاعر از خودگذشتن و ایثار را
 سنجش فتح و ظفر می‌داند و اصلاً تأکید بر این است که این گونه احساسات، دیده و
 دانسته با آمادگی کامل و چشمی بروز می‌کرد. تنها تحرک رزمی نبود که مردم را طرف
 جبهه می‌کشید:

منصور گل بر صخره‌های سرخ ایثار بانگ انالحق با دلی بیدار می‌زد
 سرهای بی‌تن در هوا پرواز می‌داد مردی که در خود، دیو من، بر دار می‌زد^۳

نقش امام حسین^ع

در زمینه ایثار، واقعه کربلا بهترین مثال است. داشتن تسلیحات و دیگر امکانات رزمی
 در پیروزی در جنگ، برای عقب ماندگان و مستضعفان بسیار دشوار است. ولی آنهایی
 که امام حسین^ع را الگوی خود دانسته‌اند، به مدد سرینجه ایمان و نیروی یقین
 به جهانیان نشان داده‌اند که آنها چگونه بت‌های زمین را با تیشه خون شکسته‌اند و در

۱. خون‌نامه خاک، ص ۲۲۶.

۲. همان، ص ۲۲۹.

۳. همان، ص ۳۸.

برابر توپ و تانک استبداد، مظلومانه سلاح عدم خشونت را در دست دارند و اینگونه دیو منیت و استبداد را درهم می‌شکنند. این طرز فکر در گوش رزمندگان دلیر طنین افکن است: هیئات منا الذله. شاعر با چیره‌دستی این رسالت را به عهده گرفت و با زیبایی تمام کربلای خاکی و شب تاریک را روشنایی بخشید:

راه ما، راه حسین است که با تیشه خون همه بت‌های زمین در شب روشن شکنیم
به چه اندیشه درین کشور خون آمده خصم ما به نیروی یقین لشکر آهن شکنیم^۱

*

ما لشکر عظیم امامیم و روز رزم در کربلای روشن خون بی‌نهایتیم
ما وارث تمام رسولان راستین بر عرش پر صلابت خون در عبادتیم^۲
این گونه اشعار حماسی که رنگ و بوی مدیحه‌سرایی دارد یکی از مختصات سبک این دوره است. نصرالله مردانی با ابتکار، آنچنان جذاب و گیرا و با لهجای پرشکوه و زیبا سروده است که طنین کلام وی برای رزمندگان محرک است:
خلوص خالص پویندگان راه یقین پیام رابطه‌ها در صلاهی یارانی^۳

واژه‌های نمادی

کربلای ایثار = رزمگاه
حسین = مردان رسالت، رزمندگان حق
روشن چراغ خون = شهید
زینب = زن متعهد
هابیلیان = مظلومان و ایران اهل حق
مردان صبح = مجاهد
سواران سحر = مجاهد
قابیلیان = عراقیها و اهل باطل

۱. خون‌نامه خاک، ص ۸۲.

۲. همان، ص ۸۱.

۳. همان، ص ۹۵.

سربداران = مجاهد، رزمندگان
 ستاره = شهید
 خیمه طاغوت = اهل باطل اشاره به عراقی‌ها و آمریکایی‌ها
 نماز سبز = نماز مستحب
 گل = شهید
 تهمتن/کاوه پیر/حکیم خون = امام خمینی.
 لاله = شهید
 درفش وحدت = فلسفه یگانگی.
 مرغ رویین بال = مجاهد
 جلاد تاریخ = رضا شاه پهلوی
 گور سرخ = قبر شهید
 طلسم دیو = حکومت پهلوی
 گرگ شب = زمان پهلوی
 سواران سزا = اهل باطل کنایه دشمن
 صبح سپیده، رگبار = انقلاب اسلامی
 نور، خورشید، شعله، فلق = علامت وحدت، نهضت اسلامی
 پیر/رهبر = امام خمینی
 چراغ آسمان = مجاهد، رزمنده
 پیراهن ابر/سایه = ظلم و سیاهی

انفجار

انفجار بمب در زندگی آن منطقه تأثیر بسیار داشت. واژه انفجار دنیای اندیشه مردانی را به لرزه در آورده است. ولی شوق شهادت و عشق خونین او در گرد و غبار انفجار گم نمی‌شود. او همیشه مانند هم‌زمان هشیار و با شهامت و بالیمان، شعر ظفر و پیروزی می‌خواند و پرچم وحدت را بر قلعه نور می‌افرازد:

- در کوچه‌های روشن فردا نوشته است تاریخ انفجار شعور سلیم خون^۱
*
- قیام سرخ تو در قحط سالی فریاد طنین صاعقه و انفجار طوفان است^۲
*
- طنین نعره الله اکبر یاران در انفجار صدای گلوله‌ها پیچید^۳
*
- وقوع واقعه انفجار تاریخی ظهور صبح در اقلیم شب کنارانی^۴
*
- بلند ابر بلندای قلعه‌های یقین مرغ فکر تو می‌گشاید پر^۵

تغزل

بعضی از منظومه‌های وی، نمونه خوبی از غزل است. غزلی که نشانگر عشق و صمیمیت است:

دلت کتیبه خورشید روزگاران است صدای خون تو در آیه‌های قرآن است
تواز دیار کدامین ستاره می‌آیی که در نگاه تو دریای نور جوشان است
پیام آمدنت را نسیم خون آورد بیا که شهد کلامت عصاره جان است
چه غم که روح سحر در حصار شب فرسود به دیدگان تو صد آفتاب پنهان است^۶

مردانی، در اشعار حماسی خود چنان محیطی درست می‌کند که جز عشق و روشنایی نیست. عشق همه جا را فرا می‌گیرد. تمام موجودات طبیعت در عشق به سر می‌برند. معشوق وی ستاره‌ای است که در مسیر وی می‌درخشد. خورشید زبانه عشق می‌زند، در دل شب ستاره‌ها می‌شکفند و مرغان صحرائی بر روی شاخه‌ها آشیانه می‌سازند، پرستوها ترانه عشق می‌سرایند و سکوتی که بر لب‌های خاموش است، فسانه عشق است.

۱. خون‌نامه خاک، ص ۶۳.

۲. همان، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۱۱۱.

۴. همان، ص ۹۴.

۵. همان، ص ۱۲۳.

۶. همان، ص ۷۳.

ابتکار در شعر مردانی

ترکیب‌های وصفی و اضافی از ویژگی‌های اشعار شاعران این دوره است. مخصوصاً آوردن صفت برای ترکیب‌های موصوفی که در ظاهر آن صفت متعلق به موصوف نمی‌باشد مثل آواز آبی، فریاد سرخ، قیام سرخ، سرود سرخ، نماز سرخ، اذان سرخ، گور سرخ، شعر سرخ، دار سرخ، که شاید تقلید از برخی شاعران سبک هندی مانند بیدل و شعر نو است بطور مثال جیق بنفش، و غیره:

آوازه‌های آبی مرغان موج بود در ساحل حیات سرود هلاک را^۱

*

به میهن دشت خزان ای بهار سیر اندیش صدای سبز تو چون رود باد می‌جوشد^۲
یا جای دیگر می‌سراید:

مسلسل با طلوع خون اذان سرخ می‌خواند بیبا با شعله رگبار روشن سنگر کن
خون هیچ موقع سر و صدا ندارد و ستاره نمی‌خروشد ولی مردانی شاعری است که
تصور می‌کند خون شهید نعره می‌زند. و ستاره می‌خروشد:

خون شهید نام ترا نعره می‌زند ستاره‌ای که خروشید بر قبیله شب

برخی نو آوری‌های نصر الله مردانی در ابیات زیر معرفی شده است:

باده سبز دعا در خم جوشنده دل

شور در اندیشه افتادن:

تار در اندیشه ما شور تو افتاد شکفت

نام شکفتن:

نام نورانی تو در افق یاد شکفت^۳

غروب سرخ؛ اصطلاح زیبایی است برای شهید.

غروب سرخ من آن جاودانه می‌داند که دیده صبح نخستین، طلوع آغازم

۱. خون‌نامه خاک، ص ۹۳.

۲. همان، ص ۱۰۳.

۳. همان، ص ۷۷.

قهقهه از مناره خون آمدن، درفش به باره خون افراختن و غیره ترکیب‌های زیبایی است که در کلام وی تازگی دارد.

با وجود این همه زیبایی و جذابیت، در سخن مردانی اشتباهاتی هم دیده می‌شود. شاید علت اینگونه کمبودها تحوّل بزرگ فرهنگی بوده که به شاعر فرصتی نداد تا خوب در این زمینه دقت کند ناچار اسیر اضطراب و مغلوب عاطفه شد. ولی بیانش قوی است.

شاعر گاهی در بکار بردن مضاف و مضاف‌الیه مسئله تقدم و تاخر را در نظر ندارد، در مصراع:

تهمت‌نی که در قفل این حصار شکست^۱

ترکیب در قفل، اگر مضاف و مضاف‌الیه است باید قفل اول باشد سپس در. اگر جای ورود کلید را در می‌گویند تهمت‌ن در قفل را نشکسته بود طلسم در حصار را شکست. اگر قفل را بجای بسته استفاده کرده است کلام بلیغ نیست زیرا که قفل ابزاری است و معنی بسته ندارد. پس به جای قفل در بسته زیباتر بود البته اگر برای سوراخ قفل اینگونه ترکیب را به کار می‌برد ترکیب خوبی می‌بود.

در بیت زیر شاعر می‌گوید که در افسانه قلعه شیطان بزرگ را مانند علی فاتح خیبر بشکنیم. یعنی چنانکه علی در خیبر را شکست، ما در قلعه شیطان را می‌شکنیم. جمله کامل است. حالا نیاز به شکن ندارد. شکن به معنای پیچ و خم زلف یا چروک لباس است که اصلاً با تن ارتباط ندارد و علاوه بر این اگر شکن تن معادل پیچ و خم تن است پس این هم در ندارد و این واژه اضافی است. البته فاتح خیبر و خیبرشکن دو اصطلاح یا ترکیب جداگانه است فاتح خیبرشکن یعنی کسی که خیبر شکن را فتح می‌کند که اصلاً ناروا است:

در افسانه قلعه شیطان بزرگ چون علی فاتح خیبر شکن تن شکنیم^۲

۱. خون‌نامه خاک، ص ۷۸.

۲. همان، ص ۸۲.

بعضی وقت‌ها ترکیب‌های لفظی را طوری می‌شکنند که بهم نمی‌چسبد در شعر پایین می‌سراید:

صدها طلسم بسته‌ی ظلمت شکسته‌ای با اسم آفتابی اعظم در این قیام^۱
درست است که طلسم را با اسم اعظم می‌شکنند. اسم اعظم اصطلاحی است برای
اسمای الهی. چون شاعر در مصرع اول واژه ظلمت را به کار برده است و می‌خواهد
بگوید که اسم اعظم نور است. پس بین اسم اعظم لفظ «آفتابی» را آورده که صفت
است؛ لذا اگر بر بنای تقاضای شعری در وسط آفتابی آوردن لازم بود، چه خوب بود که
بجای اضافه «و» می‌بود، یعنی «آفتابی و اعظم».

وی اوّل واژه ظلمت را به کار برده و بر بنای مناسبت در مصرع دوم آفتابی آورده،
شاید مقصود از آفتابی بودن اسم نوری است. آفتابی صفت است پس دو صفت یکی
آفتابی و دوم اعظم را آورده است. لذا برای آوردن دو صفت «و» باید حرف ربط باشد
نه علامت اضافه. شاید این گونه اشتباه دستوری در ادبیات معاصر رایج شده است.
عیب تنافر صوتی هم در شعرهای وی هست مانند شب بگریزد، دید دیده، جهان
نور، با بیرق.

تا گرگ زخمی شب، بگریزد از ما که دیده، دیده عالم قوام بیداری
از جگر تن به خلوت دنیای جان بیا تا در جهان نور ببینی صفای خون^۲

زالال خون

ترکیب درست است و مشکلی ندارد. اضافه مقلوب است. زالال خون = خون زالال، باید
خون زالال زمین، باشد. شاید در بیت زیر برای درستی وزن واژه‌ها را طوری جا بجا
می‌کند که از قاعده دستوری می‌افتد به طور مثال:

عبور عاطفه در واژه‌های ناب غزل زالال خون زمین در رگ بهارانی^۳
«ورطه گاه» ورطه به معنی زمین پست و ناهموار و جای خطرناک است در مصرع:

۱. خون‌نامه خاک، ص ۷۶.

۲. همان، ص ۶۵.

۳. همان، ص ۹۵.

به خون عشق آذین ورطه گاه تنگ دنیا کن^۱

ترکیب ورطه گاه بلاغت شعری را کم می‌کند. از لحاظ دستوری نیاز به گاه نیست. واژه سپید و سپیده از لحاظ معنی فرق می‌کند، شاعر عموماً هر دو را به کار برده و با سپیده ترکیب‌های زیبایی ساخته است.

صخره سپیده که با ساحل روز مراعات‌النظیر دارد. در اینجا سپید مناسب‌تر است: به صخره‌های سپیده کنار ساحل روز قصیده‌های خروشان آبشارانی^۲ در مصراع اول بیت زیر جمعه سیاه آورده است. پس اینجا در مصراع دوم بیرق باید سپید باشد:

آمد ز بطن فاجعه در جمعه سیاه با بیرق سپیده سپاه عظیم خون^۳

واژه سپید و سپیده از لحاظ معنی فرق می‌کند شاعر گاهی هر دو را به معنی سپید یعنی ایض به کار می‌برد و سپیده صبح صادق را می‌گویند. مردانی بیرق سپیده می‌نویسد اگر برای صبح صادق استعاره کرده خوب است، ولی برای رنگ سپید درست نیست. خون‌نامه خاک مجموعه شعری حاصل زحمتهای دوازده ساله شاعر است. گرچه از لحاظ سبک بیان و انسجام اندیشه، هماهنگی زمانی دیده می‌شود، لحن سخن در این زمان کوتاه در میان عامه مردم فرق نکرده است.

در آخر باید بگویم که نصرالله مردانی شاعری بلند آهنگ، متین و پر نشاط است. نور و روشنایی را دوست دارد. بر زمین می‌ماند ولی جلوه‌های آسمانی پیش چشمش برق می‌زند. رسالت انقلاب اسلامی را بر عهده گرفته و شعرهای حماسی می‌سراید و دارای عذوبت کلام و ملاحظت بیان است.

منبع

مردانی، نصرالله (ناصر)، خون‌نامه خاک، سازمان انتشارات کیهان، تهران، چاپ اول، بهار ۱۳۶۴ ه. ش.

۱. خون‌نامه خاک، ص ۳۹

۲. همان، ص ۹۵

۳. همان، ص ۶۳.